

نگارش م. غبار

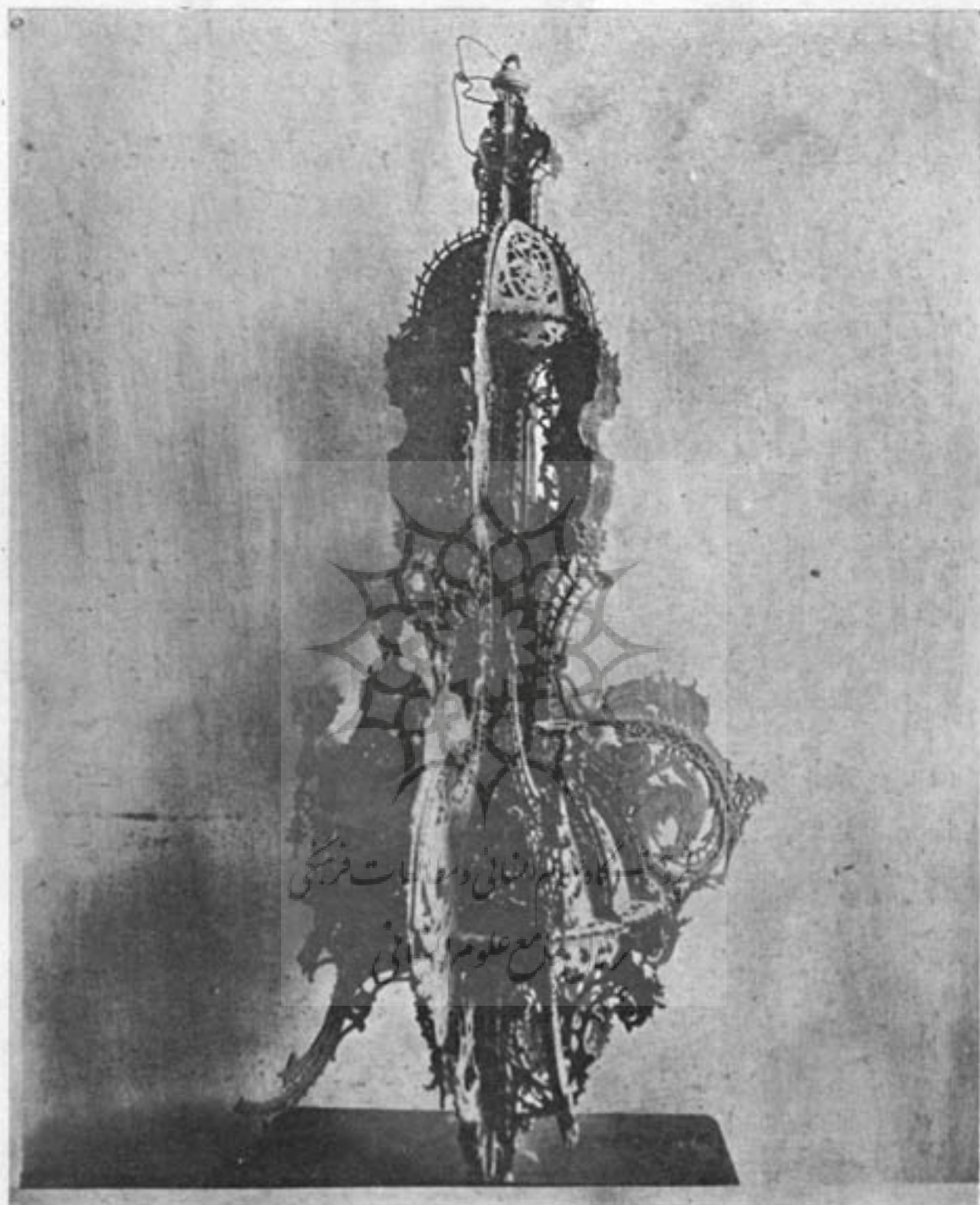
## افغانستان و نگاه‌های تاریخی آن

( ۱۶ )

### افغان در هندوستان

#### سلاطین لودیه دهلی

بطوریکه در قسمت ۱۵ گفتیم خاندان خضر خانیه افغان در دهلی سقوط کرد، ولی جای خود را بخاندانی تحویل داد که در تاریخ هند مقام مهمتری دارند. اینخاندان جدید عبارت است از فامیل ملک بهلول معروف لودی پسر ملک کالاخان، ملک بهلول بعد از آنکه بر تخت سلطنت عروج نمود دست بکاری زد که خانواده سلف او از اجرای آن عاجز آمدند، یعنی اعاده عظمت تاریخی افغانها در هند، سلطان بهلول نخست ولایات داخله شهنشاهی هند را تأمین نمود و ولایات میوات، برن، سنبل، کول، برهان آباد، را بری، اتاوه و غیره را شخصاً سفر کرده منتظم ساخت، معاونین جدی بهلول که ۳۴ نفر روسای دانشمندان افغان بودند ( فرشته اسمای آنها را ذکر می‌کنند ) آنقدر زحمت کشیدند تا سر تا سر مملکت شهنشاهی هندوستان سرازیر نو دارای رونق و انتظام گذشته گردید، بهلول در نظر داشت ممالک مستقله هند را از قبیل دکن و غیره ها دوباره الحاق نموده و نقشه سیاسی شهنشاهی هند را مثل زمانه سلاطین غلج توسعه نماید. متأسفانه عمر او وفا نکرد، و تازنده بود در محارب عظیم رقیب زبردست خود سلطان محمود غلجی شهر یار جاپنور و اخلاق نامدار او سلطان محمد شاه و سلطان حسین ( مشهور به سلاطین الشرق ) مصروفیت داشت، و بالاخره نه اینکه هجومهای مهیب آنها را دفاع کرد، بلکه عملت آنها را اشغال و



از نمونه های قشنگ نجاری وطن يك ( چار ) مشبك چوبی در موزه كابل .  
اُردست محمدنوری خان مدیر زنكو گرافي مطبوعه عموی



پروپش کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

جونپور پا به تخت شاه را بشزاده بار بك پسر خویش عنایت نمود، و خودش در حالیکه طرح بزرگی در نظر داشت در سال ۸۹۴ هجری بقرب مقام ۳-اولی ( از مضافات سیکت ) با دنیای فریبده و داع نمود.

خلف بهلول نظام خان ملقب بسطان سکندر همان نقشه بدر در پیش گرفت، بغاوتهای و لایات را از قبیل بیانه و آگره فرو نشاند، و تخمه سلاطین الشرق را از بیخ و بن بر آورد، و از تمام راجهای تحت الحما یه باج گرفت. سپس بفتح بلاد خارجه و اشاعه دیانت و مدنیّت اسلامیّه مشغول گردید، و از آنجمله بود قلعه مندرا یل ( مر بو ط به گوالیار ) و راجپوت نشین های گوالیار، و قلعه او دیت نگر، و قلعه زور من ( از توابع مالوه ) که از سال ۹۱۰ تا سال ۹۱۴ مفتوح شدند، و سکندر کنایس و معا بد اراضی مفتوحه را تخریب و مساجد اعمار و شعائر اسلامی را مروج و معمول ساخت. بعدها سکندر به آبادی مملکت ونشر معارف همت گماشت و او پایه تخت را از حصار سیری معروف به دهلی نو در شهر مشهور آگره نقل داد. سکندر فضلا و علما را بنواخت، خط و زبان فارسی را میان هندوی که هنوز معمول نبود رواج داد، مؤلفین در عهد او بنام او کتابها نوشتند که یکی از آن جمله فرهنگ معروف سکندری است، سکندر خودش نیز شخص فاضلی بود، و مورخین از او به حدت فهم و صفا کرده اند، و او شعر هم میگفت و در اشعار گلرخنی تخلص میکرد. محمد قاسم مینویسد در عهد سکندر امرا و ارباب دوات حتی سپاهیان او بکسب فضایل مشغول شدند. و الحاصل این بود که شاه فاضل و مدبر که مورخین او را بدیع الجمال و عادل گفته اند در ذیقعد ۹۲۳ هجری راجت جانب آخرت کشید.

بعد از سکندر پسر بزرگ او ابراهیم که بصفت نیکو، و دانشمندی متصف بود تاج سلطنت بسر گذاشت، ولی ابراهیم عیبی که داشت بی اندازه متکبر و خود خواه بود، و همین عیب او بود که بالاخره منجر بزوال خاندان او گردیده و مملکتی که تقریباً سه و نیم قرن در زیر سیادت افغان زندگی میکرد بدست مغل افتاد. اخلاق سلطان بهلول و سلطان سکندر روح مساوات در افغانها دمیده بود چنانیکه بهلول و سکندر با امرا و دانشمندان قوم مساویانه

رفتار مینمودند و در مقابل آنها حتی به تخت نمی نشستند ، لهذا مشکل بود تکبر و خود خواهی ابراهیم باسانی این روح را از آنها سلب نماید ، پس از همان روزیکه سلطان ابراهیم بقولی فرشته به تخت مرصع و مکمل بجواهر در دیوانخانه آگره ( ۱۵ ذی الحجه ۹۲۳ ) جلوس نمود ، اتفاق و دورنگی بین پادشاه و امرای دربار شروع شد نخست شهزاده جلال برادر سیکندر در جانیپور اعلان استقلال کرد و متعاقباً بفتح آگره عسکر کشید ، ولی شجاعت زاید الوصف ابراهیم او را مغلوب و معدوم نمود ، بعدها ابراهیم به امرای دربار بدین شد ، و سرداران بزرگ را از قبیل اعظم همایون شیروانی و فتح خان شیروانی و غیرها حبس نمود ، اعظم همایون قضاء در محبس فوت شد و مرگ او اسباب یأس و نفرت و خوف سایر رجال افغان گردیده بناچار در مخالفت کوفتند ، و از آن جمله بود اسلام خان پسر اعظم همایون شیروانی که در ولایت کره علم عصیان برافراشت ، اعظم همایون لودی و سعید خان لودی از دربار گریخته به لکنهو رفتند و اعلان استقلال نمودند ، ابراهیم که بی نهایت شجاع بود باین عاصیان نیز فایق آمد ، ولی متعاقباً سایر امرای از قبیل دریاخان لوحانی حاکم بهار و خانجهان لودی سر از جاده اطاعت کشیدند ، ابراهیم درین میانه مرتکب خطائی گردید که برای اوبسی گران تمام شد چه او برای دفع دشمنان خود متشبث بچاره شده و به پاره شیخزاده های چندیری نوشت که حسن خان فرملی را در خفا کشتند ، اتفاقاً این راز فاش گردیده و بیکباره گی مردم را ذل از جای بشد و هر کس از ترس جان از در مخالفت داخل گردید ، بهادر خان پسر حاکم بهار علناً اعلان سلطنت کرد و امرای دربار با وی یوستند و مکرراً عساکر اعزامی ابراهیم را شکستند . در عین حال غازبخان پسر دو لیخان نائب الحکومه پنجاب که در دربار آگره زید گئی مینمود از طبع نا اعتماد سلطان خائف شده و جانب پدر قرار کرد ، پدر او که مراتب بی اعتمادی درباریان و شاه را حالی شد بجان خود ترسیده دست توسل بدامن دشمن دیرینه دراز کرد ، این دشمن عبارت از یکنفر مغول گرم و سرد دیده بود که بر تخت کابل نشسته و از فاصله صد مایل بجان تخت و تاج مشعشع هندوستان با چشمان کوچک اما پر از حرص و آرزو تماشا میکرد و الحیاصل دشمن ( با برکور کانی ) که منتظر چنین فرصتی بود شهزاده غلاؤالدین برادر سلطان ابراهیم را که از نا اعتمادی برادر تاجدار خود بدربار او پناه هنده شده بود ، روکش

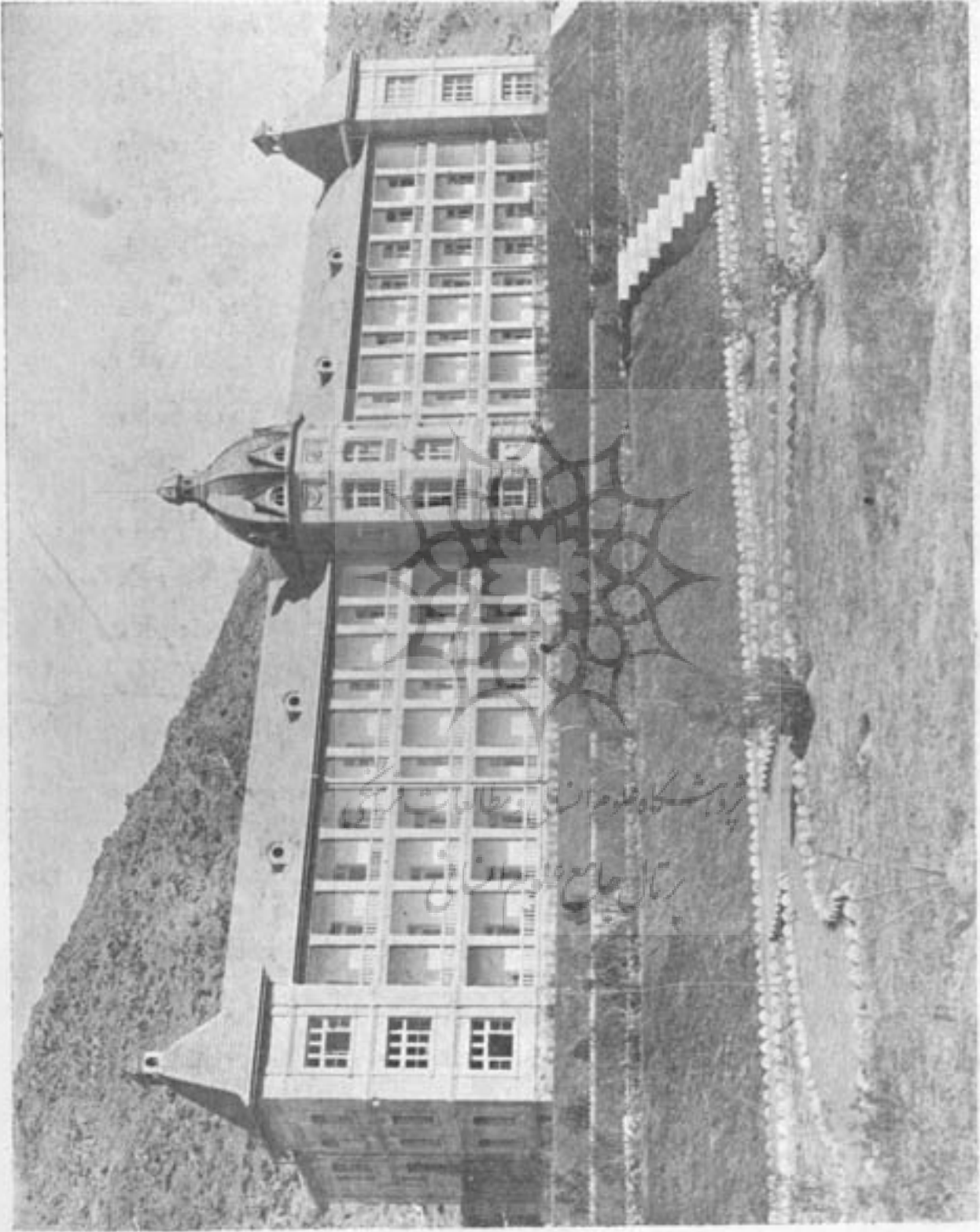
کرده و بنام استرداد حق موروثی با قطعات عسکری بجانب هند اعزام نمود، شهزاده با اتفاق نائب الحکومه پنجاب دولتخان لودی عسکر بدلهی کشید، سلطان ابراهیم از تجاوز برادر شنیده در صدد دفاع برآمد، ولی صاحب منصبان نظامی او که آزرده دل بودند بر عکس دفاع، برقیب و لینعمت خویش پیوستند و در یکشب اردوی سلطان تاراج گردید. اگر شجاعت مفرط سلطان ابراهیم نبود و شخصاً در موقف برادر هجوم نمیرد هر آئینه اینبار بکلی از تاج و تخت محروم میشد، ولی یکبار دیگر دست قضا و شجاعت فوق العاده اش او را بر علیه عاصی ها غالب ساخت.

ابراهیم هر چند بعاصیان مملکت غالب آمد اما تفاق های داخله دیگر کار او را ساخته و بنیاد دولت را متزلزل کرده بود، محدیکه که اگر یکضربت محکمی باو وارد می شد دیگر مقاومت محال بود، این ضربت را نیز دشمن مغولی بالآخره حواله پیکر او نمود. بابر پادشاه کابل از وقتیکه سلطان ابراهیم به تخت هند جلوس کرد از تفاق های داخله پادشاه و رعیت آگاه شده و در صدد حمله بود، چنانیکه بار اول در سال ۹۲۰ تا کنار رود بار سند عسکر کشید ولی در عرض راه معرض هجومهای شدید افغانان یوسف زی گردید، و مثل مسافرت سال ۹۲۴ در باجور دوچار خسارتهای هنگفتی شد، بالآخره بعد از تخریبات مدهسه بزراعت و مدنیت یوسف زی ها با آنها مصالحه نموده بکابل عودت نموده، و بطوریکه گلبدن دختر او در همایون نامه مینویسد بابر درین سفر دختر رئیس قبیله یوسف زی ملک منصورخان را که موسوم به (افغانی اغاچه) بود در حباله ازدواج خود کشید.

بابر در مسافرت دویم خود بجانب هند بلحاظ مقابله های شدید افغان ها از پشاور مجبور بعودت کابل شد، و در مسافرت سوم خود (۹۲۶) تا سیالکوٹ پیش رفت و تمام اراضی مفتوحه را تخریب نمود. سفر چهارم بابر در سال ۹۳۰ بوقوغ پیوست و او حسب درخواست دولتخان نائب الحکومه پنجاب که از شهریار متوهم بود تاشش گروهی لاهور رسید، سایر امرای افغان برخلاف درخواست دولتخان جلو خصم را گرفتند، ولی بابر غالب آمده لاهور را متصرف شد و بنوعیکه فرشته مینویسد: — چنانیکه رسم و داب چنگیزیانست بازارهای معمور شهر لاهور را جهت فال و شگون آتش زدن و قلعه دیپالپور را

قتل عام نمود . در لتخان نایب الحکومه که اینحال دید بر خلاف سابق از در مخالفت داخل شد ، اما بابر که اقتداری بهمرسانده بود او را محبوس کرده و خودش بعد از قتل و تاراج اکثر حصص ، پنجاب را بهمال مغلی سپرده ، بکابل عودت نمود ، بعد از عودت او ، دولتخان نایب الحکومه که از حبس خلاص شده بود جمعیتی بهمرسانده مغل هارا مغلوب و پنجاب را تخلیص کرد . دیری نگذشت که بابر برای مرتبه پنجم ( ۹۳۲ هجری ) عسکر به پنجاب کشید ، دولتخان لودی نایب الحکومه پنجاب و غازبخان پسر او در جوار لاهور بابابر مقابل شدند ولی از عساکر کابل مغلوب گردیدند ، بابر قلعه ملوت ( مقر غازبخان لودی ) را تاراج و کتابخانه نفیس غازبخان را ضبط نموده فرشته درین مورد مینویسد : — ( غازبخان لودی از علم بهره تمام داشت و شعر خوب میفهمید درینصورت از همه قسم کتابهای نفیس صحیح خوشخط جمع کرده بود القصه ( بابر ) بعضی ازان را برای خاصه خود نگه داشت و پاره بشهرزاده محمد هماون ( پسر بابر ) داده باقی را برای شهزاده کامران مرزا ( پسر دیگر بابر ) بکابل فرستاد ) در عین حال در لتخان نایب الحکومه فوت و پسرش غازبخان بعد از جنگها و مغلوبیتها بدربارسلطان ابراهیم در آگره پناه برد . متعاقباً بابر به تحریض امرای دهلی عسکر به پایتخت هندوستان کشید ، و در کنار آب کهک مدافعین افغان را باحمید خان حاکم حصار فیروزه مغلوب نمود .

سلطان ابراهیم که هنوز متوجه اصلاح نفاق های داخله بود از استماع این خبر ۲۷ هزار عسکر بسرداری جرنیل های معروف خود داؤد خان و خاتم خان در مقابل بابر سوق نمود ، و خود بلافاصله باشصت هزار عسکر دیگر حرکت نمود ، اما بابر مقدمته الجیش ابراهیم را مغلوب و تمام اسرای جنگ را قتل عام نمود . تصادم عساکر بابر با ابراهیم در صحرای پانی پت اتفاق افتاد و جنگ عزیزیم بین دولشکر در گرفت و در حالیکه با لذات دوپادشاه در میدان کارزار ، یکوشیدند طالع بداد بابر رسید و تاریخ افغانها در هند دوچار یکسوء قسمت شد یعنی سلطان ابراهیم با شش هزار سوار شاهی خود در یک منطقه کشته شد و شانزده هزار افغان دیگر در میدان جنگ مقتول افتاد ، عساکر هندی ابراهیم هم فرار کردند و در نتیجه بابر پادشاه کابل فاتح هندوستان گردید .



از موسسات جدید عصر مایون نادر شاهی ( رفیق سناتوروم ) واقع علی آباد کابل .

پروژه کاوه علوم انسانی  
رتال جامع و تخصصی





پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بابر بعد ازین فتح بزرگ در ۱۲ رجب ۹۳۲ شهر دهلی را کشاد و در ۲۲ رجب آگره را داخل شد و تمام آن خزاینی را که در عرصه عمرها جمع شده و در آسیا نظیری نداشت در یکروز متصرف گردید و از آن جمله بود یکمدانه الماسی که از خزانه سلطان علاؤالدین غلجی شهر یار مالوه بدست شهنشاه دهلی افتاده بود فرشته مینویسد این الماس مشهور را که هفت مثقال وزن داشت و جوهریان خراج یکروزه تمام ربع مسکون میدانستند بابر به همایون پسر خود بخشید (۱) بعلاوه بابر از فرط خوشحالی تمام خزاین نقدی را بقا میل و سر داران اردوی خود بخشیده و حتی در افغانستان و ثمرقند و کاشغر مقداری بدوستان خود فرستاد، منجمه بفرمود تانفوس شهر شهر کابل را که بابر او را میپرستید شمار کردند و از روی سر شماری بهر نفر یکشاهرنخی (یکمثقال نقره) ارسال کرد، هندها که این وضع دور از عقل بابر را دیدند او را قلندر نام نهادند.

بابر با آنکه در نظرو اول فاتح هندوستان بنظر آمده از پنجاب تا آگره بدست داشت معینا هنوز شهنشاهی هند او را مسلم نشده بود، زیرا اقراض قطعی قومی مثل افغان که از سه صد سال متجاوز در سر تا سر هند ریشه دوآند بودند چندان آسان بنظر نمی آمد، از طرف دیگر هند و هاهم که قرن ها در زیر تاثیر عادات، مدنیات، زبان افغانها پرورش یافته بودند بسهولت نمیتوانستند حاکمیت قوم جدید تری را بدهند، لهذا در تمام حصص مملکت هند علم های جهاد افرشته گردید، چنانیکه قاسم خان افغان در سنبل، علی خان فرملی افغان در میوات، محمد رتیون خان در دهولپور، تاتار خان افغان در گوالیار،

(۱) این همان الماس معروف به (کوه نور) است که در زمانه فتور خانواده بابر در هند در قرن ۱۸ مسیحی بدست نادرشاه ترکان افتاده بعد از مرگ نادر شهنشاه مشهور افغانستان احمدشاه بابای بزرگ الماس مذکور از بی تاج خود قرار داد، در قرن ۱۹ مسیحی هنگامی که شه شجاع الملک افغان در محبس رنجیت سنگه پادشاه لاهور بود این الماس را مجبوراً از دست داد، بعد از اقراض دلپ سنگه آخرین پادشاه لاهور. کورنر انگلیس هند او را به وکتور یا ملکه انگلستان هدیه کرد که تا هنوز در خانواده سلطنت انگلیز باقیست. و این الماس قبل از آنکه تراش شود  $793 \frac{3}{8}$  قیراط وزن داشت

و حالا  $106 \frac{1}{16}$  قیراط وزن دارد، و از جمله ده پانزده دانه الماسهای مشهوره عالم بشمار میرود.

حسینخان لوحانی در را بری ، قطبخان افغان در اتاوه ، عالمخان در کالپی ، نظام خان دریانه ؛ نصیرخان لوحانی و معروفخان فر ملی در ما و رای کنگ ، دم از استقلال زده و بغرض استخلاص هند از دست مغول بحركات عسکری آغاز نمودند ، و در ما و رای کنگ عجلتاً بهار خان لودی را ملقب به سلطان محمد ساخته و با اردوی زیاد از قنوج جانب آگره حرکت کردند ، در عین حال بین خان جلوانی سردار بزرگ افغانه که در دربار بابر بود از وجودا شده و بار دوی قنوج پیوست ، فرشته میگوید اهالی قرا و قصبات نیز سر به مخالفت برداشتند و راهار را قطع کردند لهذا بابرین مشوش شدند و در مجلس بزرگی فتوای تخلیه هندستان دادند ، شخص بابر که حقیقه مرد الوالعزم و بزرگی بود این فتوارا نه پذیرفت و برای مقابله حاضر شد ، اما زبردستین سرداران مغل خواجه کلان نامی که فی الحقیقت فاتح تمام محاربات هندوستان بود از مصلحت پادشاه خود سرتافته و با کسان خود عزیمت بافغانستان نمود و در حین عودت روی دیوار یکی از عمارات دهلی این بیت را نگار داد :

اگر بخیر و سلامت گذر زسند کنیم سیاه روی شوم گر هوای هند کنیم  
 علی کل حال بابر در سایه عزم متین خود بمرور زمان برا کثر عصیان های هند غالب  
 آمد و از تفاق های داخله افغانها استفاده نمود ، و ملکه مادر سلطان ابراهیم را ( که بابر را  
 توسط مطبخیان شاهی مسموم کرده بود ) محبوس و پسر دیگرش را بکابل تبعید کرد .  
 بابر تازنده بود بکندن ریشه های نفوذ افغان در هند مساعی ورزید ، ولی چنانچه میخواست  
 موفق نشد ، حتی همایون خلف او نیز درین کوشش های خود ناکام ماند ، عاقبت افغانها  
 در زیر قیادت نابغه معروف شیرخان سوری شهنشاهی موروثی خود را از چنگال مغل  
 خلاص کرده و آنها را از رود بارهای هند یکسره بجانب شرق روفتند .

